

درس نوشتار

مبانی فلسفی سلامت عادلانه



مدرس:

دکتر اکبر شهریوری

مشاور ریاست دانشگاه علوم پزشکی ایران
در امور اخلاق حرفه‌ای

جلسه ۱۵



انجمن علمی-دانشجویی
اخلاق پزشکی
دانشگاه علوم پزشکی ایران

نظریه‌ی عدالت اجتماعی¹ (۱)

بحث امروز ما در خصوص یکی دیگر از نظریات جدید عدالت خواهد بود. این نظریه شاخه‌ای از نظریه‌های عدالت اجتماعی است که توسط دو تن از فیلسوفان سلامت در شروع هزاره‌ی سوم بسط و توسعه پیدا کرده است. نظریه‌پردازان عدالت اجتماعی به دنبال ارائه‌ی نظریه‌ای در خصوص عدالت‌اند که پاسخ‌گوی سؤالاتی در خصوص نابرابری‌های اجتماعی باشد. بر این اساس، به نظر آنان عدالت اجتماعی تنها فقط به سیاست‌گذاری عادلانه در یک حوزه‌ی خاص و ویژه محدود نمی‌شود و این مفهوم در مواردی نظیر سلامت، آموزش یا فرصت‌های شغلی به عنوان حوزه‌های مستقلی که هر کدام با مضمون خاص خود مباحث اخلاقی متعدد و بعضاً پیچیده‌ای را به دنبال دارند، قابل‌درک نیست. برای مثال ممکن است پاسخ به سؤالات عدالت توزیعی با استفاده از چارچوب نظری و ارزشمندی که توسط جان راولز مطرح و به وسیله‌ی دیگرانی نظیر نورمن دانیلز در موضوعات خاصی نظیر سیاست‌گذاری سلامت گسترش داده شد نیز امکان‌پذیر باشد، ولی قطعاً این نظریه و نظریه‌های مشابه در بررسی تمامی ابعاد عدالت اجتماعی ناتوان خواهند بود و تفاوت‌های مهمی میان یک نظریه‌ی جامع نظیر نظریه‌ی عدالت اجتماعی و نظریه‌ی جان راولز وجود خواهد داشت. رویکردی که راولز نام نظریه‌ی عدالت را بر آن می‌گذارد، مجموعه‌ی کاملی از اصول توزیعی حاکم بر مصالح پایه‌ای اجتماعی است. این مصالح عبارتند از: آزادی، فرصت، درآمد و ثروت. در این نظریه، تساوی آزادی‌ها و برابری منصفانه‌ی فرصت‌ها و تفاوت‌ها به عنوان اصول عدالت، مجموعه‌ای از اصول طبقه‌بندی شده‌ای را تشکیل می‌دهند که معیاری برای سنجش نظم اجتماعی موجود است. ولی سوال در خصوص عدالت در نهادهای اجتماعی از جمله سؤالاتی است که نظریه‌ی کاملی از عدالت اجتماعی باید بتواند به آن پاسخ دهد. نظریه‌پردازان عدالت اجتماعی مسیر کاملاً متفاوتی را برای پاسخ به این گونه سؤالات پیموده‌اند.

¹Social Justice Theory

مبانی شکل‌گیری نظریه‌ی عدالت اجتماعی

این نظریه با یک سری اصول توزیعی ایده‌ال که فرض می‌شود کلیه‌ی افراد منطقی باید به آنها به عنوان اصول حاکم بر روابط دوجانبه احترام بگذارند، شروع نمی‌شود. در اینجا فرض بر این است که بهترین و موجه‌ترین اصول توزیعی هم به سادگی تحقق‌پذیر نیستند، مگر این که مبتنی بر بررسی جامعی از نتایج اقدامات پیشینی جوامع بشری باشند. نمی‌توان به طور نظری پاسخ داد که آیا توزیع ثروت و درآمد به شکلی خاص درست است یا نه؟ توزیع صحیح ثروت و درآمد به محاسبه‌ی کامل نتایج یا اهداف اصول توزیعی وابسته است و پاسخ مناسب را باید در نظریه‌هایی که با مفهوم نیک‌زیستی بشر شروع می‌شوند، جستجو کرد. نظریه‌های ارسطویی، برخی نظریه‌های حقوق طبیعی و نظریه‌های آمارتیا سن و مارتا نوسبام می‌تواند شروع خوبی در پاسخ به سوال یاد شده باشند. بر اساس این رویکرد، نظریه‌ی عدالت باید با محاسبه‌ی کلی از آنچه که افراد قادر به

انجام آیند آغاز شود. از این رو، این نظریه، وظیفه‌ی عدالت را تحقق شش بُعد اساسی از نیک‌زیستی بشر می‌داند و بر این باور است که ابزار دستیابی به این شش بُعد از نیک‌زیستی، باید در نظریه‌های بعدی عدالت گنجانده شوند. در واقع بی‌عدالتی در جامعه تنها با بررسی تمامی عوامل اجتماعی که تاثیر فزاینده و متقابلی روی نیک‌زیستی بشر دارند، قابل‌درک است و لذا این سوال که کدام یک از نابرابری‌ها از اهمیت بیشتری برخوردارند، مناسب با شرایط تجربی خاص بشر خواهد بود. ما باید بدانیم که چگونه بی‌عدالتی‌های یکسان سبب نابرابری‌های متفاوت می‌شوند. باید فرض را بر این گذاشت که بی‌عدالتی‌ها روی یکدیگر تاثیر دارند، به نحوی که می‌توانند با یکدیگر ترکیب شده و نتایج نامطلوب‌تری به بار آورند. همزمانی نابرابری‌ها می‌تواند زیان‌های قابل‌توجهی به همراه داشته باشد و در بدترین شرایط، خسارت‌هایی به بار آورد که فرار یا اجتناب از آن بدون تلاش متهورانه یا بخت فوق‌العاده غیرممکن است. پس هدف نظریه‌ی عدالت اجتماعی، صرفاً

عدالت و نیک‌زیستی²

گفتیم که به باور خانم فیدن³ و آقای پاور⁴ واضعان نظریه‌ی عدالت اجتماعی، عدالت با نیک‌زیستی افراد در ارتباط است و نیک‌زیستی هنگامی بهتر درك می‌شود که کلیه‌ی عوامل موثر در آن مدنظر قرار گیرد. هر کدام از ابعاد نیک‌زیستی غیرقابل تغییرند و اصالت ذاتی دارند و قابل حذف یا کاهش نیستند و از این رو هر یک از آنها بیانگر مفهوم اخلاقی مستقل و خاصی است. با وجودی که هدف نظریه‌ی عدالت اجتماعی در وهله‌ی اول، ارائه‌ی فهرستی کامل از عناصر مجزای نیک‌زیستی نیست -صرف نظر از امکان یا عدم امکان آن- ولی این نظریه با معرفی شش بعد از ابعاد نیک‌زیستی، بر این نکته تاکید می‌کند که باید در نظریه‌ی عدالت به هر یک از این ابعاد نگاهی ویژه و جداگانه داشت. در این نظریه تمام ابعاد نیک‌زیستی از اهمیت یکسانی برخوردار نیستند و برخی از این ابعاد برای برخی افراد با ویژگی‌های خاص،

معرفی نمونه‌هایی از عدم تطابق با اصول توزیعی ایده‌ال نیست، بلکه تبیین یک نظریه‌ی غیرآرمانی است که در آن به جای اینکه دنبال پیامدهای انتزاعی اصول توزیعی باشیم، فرض را بر این بگذاریم که نابرابری‌ها در دنیای واقعی همواره ادامه دارند. وظیفه‌ی ما اجرای عدالت است و این وظیفه با توجه به مقتضیات خود به طور مدام تغییر می‌کند، چرا که شرایط اجتماعی دائماً در حال تغییرند. از این رو عدالت به معنای پذیرش اصول توزیعی خاص توسط جامعه نیست، بلکه وظیفه‌ای است که مستلزم آمادگی و توجه به رفع موانع برای رسیدن به ابعاد پایدار نیک‌زیستی است. پس عدالت نباید فقط به اصول توزیعی بپردازد، آنچه که عدالت در پی آن است، فراتر از سهم هر فرد از اصول توزیعی است. ماهیت روابط بین افراد باید از دغدغه‌های پزشکی و اخلاقی اصلی عدالت باشد. نگرانی در خصوص پزشکی ایران سرسپردگی و ننگ اجتماعی، بی‌احترامی، نبود نهادهای اجتماعی کافی و متناسب با ظرفیت‌های موجود برای بهبود روابط اجتماعی و خودفرمانروایی از موضوعات مورد بحث در حوزه‌ی عدالت‌اند.

²Well-being

³Ruth Faden

⁴Madison Powers

اهمیت بیشتری دارند، زیرا اهداف ویژه و آرمان‌های مشخص افراد آنها را شکل می‌دهند. از سوی دیگر عدالت اجتماعی تنها با ابعادی از نیک‌زیستی مرتبط است که الزام اخلاقی خاص به همراه داشته باشد، زیرا هرکس در زندگی خود اهداف و برنامه‌هایی را دنبال می‌کند که برای وی اهمیت ویژه‌ای دارد و برای رسیدن به آنها تلاش می‌کند. اگرچه در این نظریه آستانه‌ای برای هر یک از ابعاد نیک‌زیستی، آن گونه که در نظریه‌هایی نظیر رویکرد قابلیت‌ها تعریف شده، در نظر گرفته نشده است ولی با این وجود، بر این نکته تأکید می‌کند که اگر هر فرد در زندگی خود در یک یا تعداد بیشتری از ابعاد نیک‌زیستی دچار کمبود یا ضعف جدی باشد، سطح مناسبی از نیک‌زیستی را تجربه نمی‌کند. منظور از ابعاد مهم نیک‌زیستی، پارامترهایی است که به طور مشخص در یک زندگی قابل قبول و مناسب، یعنی برنامه‌های خاص زندگی و تعهدات فردی، اثرگذار است و وظیفه‌ی عدالت، حتی‌الامکان تضمین سطحی کافی از ابعاد نیک‌زیستی برای تمامی افراد است. این امر بدان

معناست که هر فرد با رسیدن به سطحی از نیک‌زیستی لزوماً به تمام ابعاد آن دست نمی‌یابد. البته خواهیم گفت که این نظریه با چالش‌هایی نیز مواجه است که اصلی‌ترین آنها، مخالفت نسبی‌گرایان اخلاقی علیه اصول‌گرایان معتدلی است که اعتبار استانداردهای جهانی روشن و کاربردی را برای ارزیابی نیک‌زیستی مورد شک و تردید قرار می‌دهند. برخی بر این باورند که ایجاد چنین لیستی می‌تواند اقدامی نژادپرستانه تلقی شود، در حالی که دیگران ممکن است به این نتیجه برسند که هر توصیه‌ای در خصوص استفاده از چنین لیستی در فرهنگ‌های گوناگون در واقع مروج شکلی از امپریالیسم اخلاقی است. به‌علاوه ممکن است دولت‌هایی که مسئول توسعه‌ی ابعاد نیک‌زیستی‌اند، ادعا کنند که این نظریه اصول منطقی بی‌طرفی سیاسی را نقض می‌کند. در خصوص این چالش‌ها در انتهای بحث به طور تفصیل سخن خواهیم گفت.

گرچه توصیف صحیح ابعاد نیک‌زیستی می‌تواند تحلیل اخلاقی الگوهای نهادهای اجتماعی را ممکن سازد ولی تهیه‌ی لیستی کامل و نهایی از این ابعاد به سادگی قابل‌پیش‌بینی نیست. با این حال می‌توان در حد امکان لیستی از این ابعاد را پیشنهاد کرد و این لیست را در معرض منتقدین جهت تکمیل و اصلاح قرار داد. با این مقدمه حامیان نظریه‌ی عدالت اجتماعی، شش بعد ضروری نیک‌زیستی را نام می‌برند که عدالت اجتماعی بدون توجه به آنها قابل‌دسترس نیست. به نظر آنان سلامتی⁶، امنیت فردی⁷، خردورزی⁸، احترام⁹، دلبستگی¹⁰ و حق تعیین سرنوشت¹¹ شش ابعاد ضروری نیک‌زیستی‌اند که عدالت اجتماعی بدون در نظر گرفتن آنها تحقق نخواهد پذیرفت. در این جا به شرح مختصری از این ابعاد اشاره می‌کنیم.

تعبیر بسیار متنوعی از مفهوم سلامتی وجود دارد و در همین راستا آداب و رسوم فرهنگی و مشاغل و حرفه‌های این حوزه نیز بسیار متنوع است. منظور از سلامتی، مفهوم جسمی و روانی آن به زبان عادی و قابل‌فهم است و تمام ابعاد رشد و شکوفایی انسان را که اغلب از طریق عملکردهای زیست‌شناختی یا ارگانیک بدن بیان می‌شود، شامل می‌گردد. از آنجا که سلامتی حالت یا وضعیتی است که از بسیاری از جهات با اصطلاحات ارگانیکی یا عملکردی توصیف می‌شود، عدم سلامتی بیشتر به عملکرد بد بیولوژیکی یا کاهش توانایی عملکردی از جمله در حرکت، بینایی یا شنوایی اشاره خواهد داشت. در این حالت، نیک‌زیستی‌اند که عدالت اجتماعی بدون در نظر گرفتن آنها تحقق نخواهد پذیرفت. در این جا به شرح مختصری از این ابعاد اشاره می‌کنیم.

بنابراین سلامتی با ثروت و ملاحظات سلامت عمومی و همچنین طب بالینی شامل مرگ پیش‌ازموقع و بیماری‌های قابل‌پیشگیری، سوءتغذیه، درد، عدم

⁵Essential Dimensions of Well-Being

⁶Health

⁷Personal Security

⁸Reasoning

⁹Respect

¹⁰Attachment

¹¹Self-Determination

تحرك، سلامت روانی، اصول بیولوژیکی رفتار، بارداری و کنترل آن و عملکرد جنسی ارتباط دارد. بدین ترتیب زمانی که سلامتی بشر با جنگ، خشونت، حوادث محیطی، محصولات مصرفی و بلایای طبیعی تهدید می‌شود، به طور غیرمستقیم با اخلاق ارتباط پیدا می‌کند. تمام موارد یادشده به یک اندازه یا با درجات متفاوت به عنوان مشکلات سلامت عمومی محسوب می‌شوند.

با این وصف رویکرد حامیان نظریه‌ی عدالت اجتماعی به مقوله‌ی سلامت، متفاوت از سایر رویکردها است. تعبیری که این نظریه از سلامتی ارائه می‌کند کاملاً متفاوت از تعریف سازمان جهانی سلامت است که سلامتی را وضعیتی از رفاه جسمی، روانی و اجتماعی می‌داند. این سازمان تمام پزشکی را به عنوان توسعه‌ی بشر را تحت دستورالعملی واحد با هم درمی‌خته و فقدان نیک‌زیستی را به نقصی در سلامتی کاهش می‌دهد. به نظر واضعان نظریه‌ی عدالت اجتماعی، اگر بخواهیم تعریف سازمان جهانی سلامت را بپذیریم، توانایی حفظ

سلیقه‌های مختلف در ابعاد بشری مانند احترام، دلبستگی و خردورزی را که به عنوان موضوعات عدالت اجتماعی مفهوم اخلاقی مستقلی دارند، از دست خواهیم داد. با وجودی که سلامتی به عنوان بعدی از ابعاد نیک‌زیستی، اولین اصل اخلاقی برای سلامت عمومی و سیاست‌گذاری سلامت است، اما هیچ دلیلی بر این فرض نیست که هر تصمیمی که برای سلامت عمومی یا مراقبت‌های پزشکی موثر است، کاملاً متکی بر این اصل باشد. برای مثال درست است که سیاست‌هایی که علیه تغییر جنسیت به کار گرفته می‌شود، نگرانی‌هایی را برای سلامت و مصونیت جسمی و روانی به همراه دارد، اما می‌توان این اقدام را در چارچوب امنیت فردی و خودمراقبتی نیز بررسی نمود. ظاهراً عدالت اجتماعی در خصوص تغییر جنسیت، مرتبط با سه بعد از ابعاد نیک‌زیستی است و هیچ یک از آن ابعاد قابل تبدیل به دیگری نیست و هر کدام بیانگر نوعی بی‌عدالتی در موضوع تغییر جنسیت است. بنابراین گاهی اوقات توجیه اخلاقی سیاست‌گذاری سلامت از جمله توزیع

خدمات پزشکی، بیشتر به سایر ابعاد نیک‌زیستی وابسته است تا خود سلامتی. در حقیقت هر بعدی از ابعاد نیک‌زیستی، می‌توانند به‌تنهایی یا با ترکیب سایر ابعاد، در سیاست‌گذاری عادلانه مورد استفاده قرار گیرند. باید پذیرفت که ارتباطات گوناگونی میان هر یک از نظریه‌های قابل‌قبول عدالت وجود دارد و این تنوع ارتباطات کاملاً در پاسخ به این سوال است که سیاست‌گذاری سلامت به دنبال چه نوعی از عدالت است.

ب- امنیت فردی

دومین بعد نیک‌زیستی از نظر فایدن و پاورز امنیت فردی است. این بعد با دیگر ابعاد به‌ویژه سلامتی رابطه‌ی تنگاتنگی دارد. برخی بی‌عدالتی‌ها که سبب آسیب می‌شوند ناشی از عدم امنیت فردی است و طبیعی است که بروز آن ابتدا در سلامتی هویدا شود. آنچه مسلم است عدم سلامتی ناشی از فقدان مراقبت سلامتی سازمان‌یافته متفاوت از بیماری و آسیب ناشی از عدم امنیت اجتماعی و فردی است. برای مثال شکستگی دست در یک

محیط کاری غیرایمن، متفاوت از شکستگی دست فرد به‌هنگام شکنجه شدن است و دومی ناشی از وضعیت اسفبار عدم امنیت در جامعه است. همچنین اقدامات جنایی مانند تجاوز به عنف، گرچه مستقیماً وضعیت سلامتی جسمی و روحی فرد بزه‌دیده را به خطر می‌اندازد ولی آسیب ناشی از آن بسیار حادث‌تر از یک بیماری طبیعی است. تهاجم و ایجاد رعب و وحشت با چنین اعمالی، تعرض به امنیت فردی است فارغ از این که فرد دچار آسیب شود یا نه. ولی زمانی که این اعمال سبب آسیب می‌شوند وضعیت نیک‌زیستی فرد بغرنج‌تر می‌شود. ادامه‌ی زندگی برای فردی که به‌طور مداوم در معرض خشونت فیزیکی یا روانی قرار دارد، غیرممکن است و تجربه‌ی چنین بدرفتاری، قطعاً سبب آسیب می‌شوند ناشی از عدم امنیت فردی است و طبیعی است که بروز آن ابتدا در سلامتی هویدا شود. آنچه مسلم است عدم سلامتی ناشی از فقدان مراقبت سلامتی سازمان‌یافته متفاوت از بیماری و آسیب ناشی از عدم امنیت اجتماعی و فردی است. برای مثال شکستگی دست در یک

خانوادگی، جنایت، جنگ، ترور و نظایر آن دارند، به شدت نگران کرده است. این بی‌عدالتی‌ها، نقض احترام به افراد و خودفرمانروایی آنان است و اعمال چنین بی‌عدالتی‌هایی کرامت انسانی را نادیده می‌انگارد و انسجام جسمی و بدنی و مصونیت روانی او را به خطر می‌اندازد.

ج- خردورزی

خردورزی واژه‌ای است که مجموعه‌ی وسیعی از مهارت‌ها و توانایی‌ها را در خود جای می‌دهد و در مباحث فلسفی این توانایی در دو حوزه‌ی عقل نظری و عملی مورد بررسی قرار می‌گیرد. به موجب دیدگاه ارسطویی عقل نظری معطوف بر حقیقت است و در پاسخ‌گویی به سوالات تجربی و شکل‌دهی درک و فهم ما از واقعیات کمک می‌کند، حال آنکه عقل عملی معطوف به خیر است و در تصمیم‌گیری در مورد این که چه باید انجام دهیم و چگونه زندگی کنیم به یاری ما می‌آید. در متون روانشناسی از عقل عملی و نظری اغلب تحت عنوان کلی خردورزی ادراکی یا شناختی یاد

می‌شود. خردورزی ادراکی ترکیبی از مهارت‌های توجه، یادگیری، حافظه، کار عملی، تصمیم‌گیری، هدف‌گذاری و قضاوت است.

پس عقل نظری عبارت است از مهارت‌های اصلی تفکر و عادت‌های ذهنی لازم به منظور درک جهان هستی. چنین مهارت‌هایی شامل توانایی حل مسئله، قدرت تصور، شکل‌دهی به باورهای مبتنی بر مشاهده، اندیشیدن در مورد آنچه که شاهد مناسب برای باورها تلقی می‌شود و توانایی بررسی دقیق ارزش‌ها و تایید آنهاست. عقل نظری همچنین شامل برخی عادت‌ها یا قابلیت‌های ذهنی لازم برای استفاده کارآمد از استعداد بشر به منظور درک و فهم حقایق هستی و نیز تمایل به اثبات باورهای نهاده شده و داشتن دیدی باز نسبت به باورهای موجود است. ماهیت و درجه‌ی عقل نظری در شرایط مختلف متغیر است. سواد و توانایی شمارش و محاسبه کردن در جوامع پیچیده‌ی صنعتی و فراصنعتی از اهمیت خاصی برخوردار است و چه بسا در جوامع ابتدایی و کشاورزی نیز

نقش برجسته‌ای را به خود اختصاص داده باشد. به هر حال انسان نیازمند سطحی از توانایی برای خردورزی استنتاجی و مهارت برقراری ارتباط منطقی بین مسائل مختلف، شناسایی اشتباهات، سنجش، شمارش و دیگر محاسبات ریاضی، برقراری ارتباط فرهنگی موثر با دیگران و استنتاج است.

عقل عملی عبارت است از توانایی شکل‌دهی و بازنگری مفهوم چگونگی زیست فردی، تطبیق رفتارها با آرمان‌ها و اهداف و همچنین بررسی ابزار جایگزین برای دستیابی به آن اهداف. عقل عملی برای توسعه‌ی برنامه‌های زندگی فردی یا تعیین اهداف و آرمان‌های خود فرد حائز اهمیت است و از نظر اخلاقی به دلیل

احتمال توجه دیگران به آن امری ضروری است. ما به عنوان عضوی از جامعه‌ی اخلاقی باید بتوانیم دربارهی عقلانیت اعمال و انتخاب‌های خود و بازتاب آنها از دیدگاه افرادی که تحت‌تاثیر این اقدامات و انتخاب‌ها هستند، بیندیشیم. عقل عملی همچنین توانایی در نقدپذیری و اتخاذ

موضع خوداندیشی نسبت به خواسته‌ها، اولویت‌ها، ارزش‌ها و آرمان‌های فرد را به‌گونه‌ای که به صورت مشاهده‌ی موارد نقض، قادر به بازبینی آن باشد، فراهم می‌کند. باید بتوانیم خواسته‌ها و اولویت‌های رایج یا فوری را تحت کنترل خود درآوریم و آنها را با اهداف و آرمان‌های بلندمدت خود هماهنگ سازیم. به علاوه مهارت‌های عقل عملی به ما اجازه می‌دهد تا ارزش‌ها را در راستای هماهنگی با آرمان‌های فردی در سطحی جهانی‌تر مورد بررسی قرار دهیم. توانایی بررسی خاستگاه باورهای اخلاقی، قضاوت‌های ارزشی و آرمان‌های فردی و بازتاب آن روی فرایندهایی که جوامع به وسیله‌ی آنها کسب دانش کرده‌اند نیز در چارچوب عقل عملی تبیین می‌شوند.

در حالی که عقل نظری از عقل عملی قابل‌تمایز است، اما ارتباط تنگاتنگی نیز میان آن دو وجود دارد. توانایی‌های نظری که به ما اجازه‌ی شکل‌گیری باورها در مورد دنیای طبیعی و اجتماعی را می‌دهد می‌تواند پایه‌های قابل‌اعتمادی برای رسیدن به

نتایج عملی باشد. بنابراین عقل نظری و عملی در کنار هم امکان عبور از دنیای طبیعی و اجتماعی را برای ما میسر می‌سازد.

می‌دانیم که توسعه‌ی توانایی‌های خردورزی مسلماً به سطحی کافی از عملکرد بیولوژیکی یا ارگانیکی مغز وابسته است. آسیب‌های مغزی قبل از تولد و دوران کودکی تاثیر زیادی روی توانایی ادراکی دارند. در بزرگسالی نیز وضعیت‌هایی مانند تروما، سکته مغزی و دمانس، مانع از بروز توانایی‌ها می‌شوند. از طرفی دیگر مشکلات ادراکی با چند عامل علی از جمله ژنتیک افراد، فقر، ناخوشی و بیماری در ارتباط است. ادعا این است که هر کدام از ابعاد نیک‌زیستی از لحاظ اخلاقی، جنبه‌ی مهمی از استعداد انسانی است که گرچه با دیگر ابعاد در ارتباطی تنگاتنگ است ولی با آنها معاوضه نمی‌شود. در این جا نیز می‌توان گفت، خردورزی یکی از ابعاد نیک‌زیستی است که با بعد دیگری به نام حق تعیین سرنوشت فرد در ارتباطی نزدیک است. به طور خلاصه می‌توان گفت به موجب اصل

عدالت، عدم توانایی در خردورزی از لحاظ اخلاقی مهم است و گرچه عامل مستقلى است، ولی ارتباط خود با دیگر ابعاد نیک‌زیستی را نیز حفظ کرده است. براین اساس گرچه ساختار مغزی سالم، تغذیه، شرایط فیزیکی و مراقبت‌های پزشکی برای تقویت توانایی در خردورزی لازم‌اند و به تعبیری دیگر برخورداری از سلامت جسمانی برای خردورزی ضروری است، اما کافی نیست. مهارت خردورزی نیازمند درك جهان هستی است که این مهم از طریق آموختن حاصل می‌شود و لزوماً عملکرد سالم مغز به‌تنهایی منجر به خردورزی نمی‌شود. آنچه در سال‌های اولیه‌ی زندگی فراگرفته می‌شود، تاثیر عمیقی روی توانایی در خردورزی در طول زندگی دارد. تاثیر یادگیری در دوران کودکی با واسطه‌ی مغز صورت می‌پذیرد به نحوی که از طریق یادگیری در محیط، می‌توان مغز را به فعالیت بیشتر در این دوران حساس واداشت. بنابراین توانایی در خردورزی نه‌تنها تحت‌تاثیر رفاه جسمی در سال‌های اولیه‌ی زندگی است، بلکه شرایط جامعه‌ای که کودک در آن تجربه کسب می‌کند نیز تاثیر

قابل توجهی روی قدرت و ضعف آن خواهد داشت. از این رو در جوامع مدرن اغلب توانایی در خردورزی به طور مستقیم از طریق آموزش ارتقا می یابد. برای مثال آموزش، سبب ایجاد مهارت های خواندن و نوشتن و ریاضیات می شود، مهارت هایی که در بسیاری از موارد از اهمیت بسزایی برخوردارند و برای تمرین خردورزی در زندگی هر فرد ضروری به نظر می رسند. تحصیل علم و دانش، دنیای مادی و اجتماعی را به فرد می شناساند و او را برای مسئولیت پذیری و شرکت آزادانه در حمایت از عقاید خود در شرایط مختلف آماده می کند. بدون این دانش که از طریق آموزش حاصل می شود، اعمال توانایی در خردورزی اگر چه غیرممکن نیست ولی بسیار سخت است. به هر حال تحصیلات بخشی از داستان زندگی است و از این رو توانایی ادراک که بیشتر از طریق موسسات آموزشی شکل می گیرد، در نظریه عدالت اجتماعی از اهمیت خاصی برخوردار است.

به موجب دیدگاه بوچونان، فعالان اجتماعی و سایر نهادها یا افرادی که

قضاوت آنها معمولاً مورد احترام قرار می گیرد و اغلب به آنها مراجعه می شود، از لحاظ فرهنگی صاحب نظر و مورد اعتماد جامعه اند. این گروه عبارتند از رهبران مذهبی، افراد تحصیل کرده، روزنامه نگاران، اعضای مشاغل آموزشی، موسیقی دانان مشهور، هنرمندان، چهره های ورزشی و نظایر آن که معمولاً درباره ی موضوعات مهم اجتماعی اظهار نظر می کنند. آنچه در تمام این صاحب نظران مشترك است نقش بی بدیل آنان در انتقال باورهای اخلاقی، تلقین فضیلت، الگوسازی و ارائه ی باورهای واقعی مبتنی بر تعهدات اجتماعی است. چنین افرادی به جایگاهی می رسند که قابل اعتماد دیگران می شوند، اما ممکن است باورهای آنان اشتباه، مخوف و یا در خدمت خود فرد باشد. برای نمونه می توان از باورهایی نام برد که اختلافات قومی و جنسیتی یا دست کم گرفتن قابلیت ها و قدرت درک برخی گروه ها را ترویج می کنند. به منظور اعمال توانایی عقل عملی به گونه ای که باورهای ما به شکل صحیح منعکس شود و فقط میراثی از گذشته نباشد، لازم است در برخی افراد

قابلیت نقدپذیری و عدم وابستگی به قضاوت‌های فردی را به مقدار کافی ایجاد کرد. لذا به منظور مقابله با خطر تسلیم در مقابل ایده‌های توجیه‌نشده و غیرقابل قبول در نهادها و مراکزی که نقش فرهنگی ایفا می‌کنند، نیازمند ترویج نقدپذیری و عدم وابستگی به عادت‌های ذهنی می‌باشیم.

د- احترام

احترام بعد دیگری از ابعاد نیک‌زیستی است. جان راولز و بسیاری دیگر از فلاسفه با وجود اختلاف نظرهای فراوان در این باب مشترک‌اند که احترام، عنصر اساسی در شکوفایی انسان و کاملاً مرتبط با عدالت است.

این موضوع به روش‌های مختلفی قابل طرح است و به طور مشخص ملاحظات یکسانی را مورد تأکید قرار نمی‌دهد. احترام به دیگران متضمن رفتار صحیح با آنها است. انسان‌ها به عنوان موجودات کریم، شایسته‌ی ارتباطات اخلاقی یکسانی‌اند. برای احترام به دیگران باید قادر به درک ارزش اخلاقی و کرامت و شأن انسان‌ها به عنوان موجوداتی مستقل

باشیم و نسبت به آنها رفتاری مشفقانه و حاکی از همدلی داشته باشیم. احترام به دیگران در اصل، احترام به خود است و برای این منظور هرکس باید خودش را مانند دیگران ببیند و برای شأن و کرامت خود و دیگران ارزش قائل شود. وقتی انسان برای خود احترام قائل نمی‌شود و یا از سوی دیگران مورد احترام قرار نمی‌گیرد، جایگاه وی به عنوان یک انسان از لحاظ اخلاقی مورد تهدید قرار می‌گیرد و ممکن است ارزش وی از سوی عوامل خارجی و داخلی مورد خدشه قرار گیرد. پس همه‌ی انسان‌ها شایسته‌ی تکریم‌اند ولی با این حال برخی افراد قادر به کسب آن نیستند. البته راه‌های مختلفی وجود دارد که انسان بتواند خود را در موقعیت‌هایی قرار دهد که احترامی را که سزاوار آن است به دست آورد. در وهله‌ی اول مهم‌ترین دلیل برای احترام گذاشتن به دیگران، احترام به خود و داشتن عزت نفس است. اولین قدم این است که با دیگران با احترام رفتار کنیم. اگر انسان رفتاری غیرمحترمانه با دیگران داشته باشد برای آنها هم احترام گذاشتن به وی دشوار خواهد بود.

احترام به دیگران نشانه‌ی این است که خود ما نیز شایسته احترامیم. اگر به دیگران احترام نگذاریم، دیگران ما را به چشم انسانی بی‌محبت نگاه می‌کنند که قادر به درک ارزش وجودی سایرین نیست. از این رو احترام به خود یعنی درک ارزش وجودی خود و داشتن برخوردی مؤدبانه و محترمانه با خود. گاهی ممکن است برای کنار آمدن با ناتوانی‌هایمان، خود را تحقیرکنیم، اما این نوع رفتار، به دیگران نشان می‌دهد که ما ارزش احترام آنها را نداریم. وقتی فردی بر اساس قضاوت‌های ناشی از وضعیت اجتماعی، که اغلب مرتبط با ویژگی‌های عضویت در گروه از جمله قومیت، جنسیت، طبقه‌بندی اجتماعی و یا استعداد یا ظاهر وی است، قرار می‌گیرد، احترام که بعدی علمی-پژوهشی از نیک‌زیستی است به طور مشخص در معرض تهدید قرار می‌گیرد. احترام به خود برای اعضای گروه‌های اجتماعی نامطلوب که تحت شرایط تبعیض‌آمیز و ظالمانه‌ای قرار دارند، تنها با تلاش‌های قهرمانانه یا بخت خوب آنها میسر می‌شود. با این وجود، حفظ عزت‌نفس و مورد احترام دیگران قرار

گرفتن برای رشد و شکوفایی انسان به منظور ترك ناملايمات ناشی از اقبال فرد و یا شجاعت و رشادت وی از اهمیت اخلاقی بسیاری برخوردار است. این افراد با سخت‌کوشی و بخت خوب خود میتوانند عزت‌نفس خود را حفظ و بی‌عدالتی ناشی از بی‌احترامی توسط دیگران را بی‌اعتبار نمایند.

از سویی دیگر عدم احترام از سوی دیگران و آگاهی فرد از محرومیت از سیستم دوسویه‌ی احترام متقابل که همگان از آن لذت می‌برند، به نوبه‌ی خود بی‌عدالتی بزرگی محسوب می‌شود. در همین رابطه استفان داروال¹² میان «احترام ارزیابانه»¹³ و «احترام قدرشناسانه»¹⁴ تفاوت قائل می‌شود. «احترام ارزیابانه»، متضمن نیک‌زیستی است به طور مشخص در پژوهش‌های اخلاق پژوهشی ایران. چنین قضاوت‌هایی درجات مختلفی دارند و در مورد همه‌ی افراد به طور مساوی اعمال نمی‌شوند. برخی به خاطر

¹²Stephen Darwall

¹³Appraisal Respect

¹⁴Recognition Respect

موفقیت‌هایی که کسب کرده و موانعی که پشت سر گذاشته‌اند، شایسته‌ی دریافت جایزه‌ی نوبل و مستحق تقدیرند. اما بسیاری دیگر چنین استحقاقی ندارند. برعکس، «احترام قدرشناسانه» وام‌دار هر یک از ماست، چرا که ما در واقع به عنوان اعضای جامعه اخلاقی هم‌تراز با دیگران مستحق رفتاری شایسته‌ایم. بنابراین «احترام قدرشناسانه» با نظریه‌ی عدالت اجتماعی در ارتباط است و قضاوت‌های فردی مبتنی بر عضویت‌های گروهی افراد، چنان که در پدیده‌ی نژادپرستی یا جنسیت‌گرایی با آن مواجهیم، به طور مشخص در این معنای احترام جایی ندارند. بنابراین هر زمان عضویت در گروه‌های خاص نژادی، جنسیتی، طبقات اقتصادی یا دیگر گروه‌هایی که مبتنی بر

انجمن علمی-دانشجویی اخلاق پزشکی دانشگاه علوم پزشکی ایرل

قضاوت‌های شخصی است، باعث کاهش ارزش وجودی انسان گردد، احترام و نیک‌زیستی هر دو کاهش می‌یابد. این دیدگاه بازتاب این حقیقت است که رفاه افراد اغلب با نیک‌زیستی گروه‌ها گره می‌خورد. در حقیقت، احترام به افراد اغلب ناشی از احترام به گروه‌هایی است که با آن

شناسایی می‌شوند و از این رو اعضای یک گروه می‌توانند از احترام ضروری برای نیک‌زیستی فردی فقط به دلیل عضویت در آن گروه بی‌نصیب گردند.

ه- دل‌بستگی

ایجاد پیوندهای عاطفی یکی از مهم‌ترین ابعاد نیک‌زیستی انسان است. چنین پیوندهایی شامل دوستی و عشق در کامل‌ترین ترجمان آنها و نیز حس همبستگی یا همدلی با دیگران در جامعه است. واضعین نظریه‌ی عدالت اجتماعی همانند مارتا نوسبام استدلال می‌کنند که چنین پیوندهایی برای نهادینه کردن عدالت حائز اهمیت است. دل‌بستگی در روابط خصوصی و دوستانه به معنای به کارگیری توانایی و ابزار لازم برای عشق، دوستی، روابط عاطفی، همدردی و همدلی با دیگران است. مارتا نوسبام می‌گوید، توانایی مراقبت کردن از دیگران و مورد مراقبت دیگران واقع شدن، احساس دلتنگی در نبود آنها و غصه خوردن برای از دست دادن آنها، موضوعاتی مهم و ارزشمند برای شکوفایی نیک‌زیستی‌اند. اگر حفظ

دل‌بستگی‌های میان افراد به شکست بینجامد، شاهد از هم گسستن روابط اجتماعی خواهیم بود که پیامد آن اختلالات رفتاری، عدم اعتماد به نفس و پرخاش‌جویی و جامعه‌ستیزی است. باید خاطر نشان ساخت، ایجاد و حفظ پیوندهای فردی عمیق تنها برای دل‌بستگی و ایجاد عشق و محبت نیست، بلکه لازمه‌ی تشکیل جوامع موجه و منطقی است. در حقیقت پیوندهای عاطفی در فعال‌سازی حس عدالت و رفتار منصفانه نقش کاتالیزور را ایفا می‌کنند.

اگرچه احترام و دل‌بستگی دو بعد مهم از ابعاد نیک‌زیستی‌اند که یکدیگر را تقویت می‌کنند، اما از لحاظ اخلاقی متمایز از یکدیگر بوده و هر کدام به نوبه‌ی خود ارتباط جداگانه‌ای با عدالت دارند. عدم توجه به دیگران به خصوص افرادی که از لحاظ اخلاقی هم‌تراز ما محسوب می‌شوند و سزاوار احترام‌اند، رفتاری غیرمنصفانه است که باعث رنجش آنها می‌شود. اما حتی بین افرادی که جایگاه اخلاقی یکسانی ندارند، عدم دل‌بستگی ممکن است منجر به رفتاری غیرعادلانه در آنها شود.

احترام قائل شدن برای دیگران ممکن است ناشی از صبر و شکیبایی و حتی احساس وظیفه برای کمک به دیگران باشد. بنابراین، احترام به‌تنهایی برای برآوردن جدی‌ترین نیازها و امیال دیگران کافی نیست و از این رو، دل‌بستگی به اندازه‌ی احترام و توانایی در خردورزی در بحث عدالت حائز اهمیت است.

به نظر راولز وظیفه‌ی عدالت اجتماعی، ایجاد شرایط لازم برای رقابت عادلانه و تنظیم قوانین سود دوسویه و قابل‌قبول برای جامعه‌ای است که اعضای آن قضاوتی منصفانه نسبت به یکدیگر دارند و با ایجاد روابطی در چارچوب معیارها و موازین اخلاقی به هم‌نوعان خود برای شکل‌گیری و تداوم زندگی مطلوب تلاش می‌کنند. همان گونه که آنت بایر¹⁵ خاطر نشان می‌سازد، تحقق کامل چنین نظریه‌ای، از نظر برخی افراد که هیچ توجهی به علایق و خواسته‌های دیگران ندارند، قابل‌توجیه نیست. در واقع رعایت حقوق دیگران یک معیار حداقلی برای ارزیابی اخلاقی جامعه است.

¹⁵Annette Baier

نظریه‌های سنتی عدالت به جای تاکید صرف بر نقض آزادی یا مهار نابرابری‌های مادی باید از ارزش‌های اجتماعی و فضیلت‌های دیگر نیز حمایت کنند. از دیدگاه سنتی عدالت، رشد و ارتقای استعدادهای بشر برای دل‌بستگی و زندگی با عشق و علاقه و از بین بردن پتانسیل‌های استثمار و سوءاستفاده چندان اهمیتی ندارد.

به نظر فیدن و پاورز به جای این که به عدالت به عنوان یک ضرورت و نیاز فکر کنیم، باید با ورود و هدف قرار دادن نظریه‌ی عدالت اجتماعی به این باور برسیم که عدالت باید در بطن تمام نهادها و سازمانهای اجتماعی حاکم شود و عشق، دل‌بستگی، توانایی درك دیگران و حس همدلی در زندگی تمام افراد جاری گردد. بی‌عدالتی در بدن‌های علمی-دانشجویی-پزشکی اخلاق پزشکی علوم پزشکی ایران یک نهاد اجتماعی خاص صرفاً به این به‌شمار می‌آید. بسیاری از نظام‌های معنا نیست که فرصت‌های مغتنم در اخلاق و سیاسی و حتی افرادی که در اختیار برخی اعضای جامعه قرار نگیرد، بلکه ارائه‌ی فرصت و انجام تمهیدات منظور شده، باید زمینه را برای برقراری انواع روابط سالم بین افراد فراهم آورد و این همان آرمان اصلی عدالت است. گاهی در شرایط نامطلوب افراد،

برقراری عدالت با محدودیت مواجه می‌شود. این شرایط ممکن است به دلیل وابستگی، آسیب‌پذیری و عدم توانایی برای بروز خواسته‌ها و امیال فرد باشد. همچنین عوامل مختلف موجود در ساختارهای اجتماعی نیز می‌تواند این شرایط نامطلوب را تشدید کند و مانع از برقراری عدالت شود. بنابراین می‌توان برقراری پیوندهای عاطفی را یکی از ابعاد اصلی نیک‌زیستی تلقی کرد.

و- حق تعیین سرنوشت

بر اساس نظریه‌ی عدالت اجتماعی، حق تعیین سرنوشت که به عنوان رکن اصلی نظریه‌ی سیاسی لیبرال از ارزش و اهمیت بسیاری برخوردار است، بعدی از ابعاد نیک‌زیستی انسان نیز به‌شمار می‌آید. بسیاری از نظام‌های اخلاقی و سیاسی و حتی افرادی که در فرهنگ‌های خاص یا شرایط ویژه نگران انتخاب‌های فردی‌اند، از حق تعیین سرنوشت افراد حمایت می‌کنند. حق تعیین سرنوشت زیربنای بسیاری از آزادی‌های سیاسی را تشکیل می‌دهد و پایه و اساس تعهدات و

الزامات ساختارهای اجتماعی است. مشخصه‌ی بارز تفکرات سیاسی لیبرال از زمان لاک تا راولز، تعهد به سیستم گسترده‌ای از آزادی‌های سیاسی به قصد حمایت از افراد در مقابل دخالت دولت یا سایر شهروندان در انتخاب‌ها و اقدامات آنهاست. اگرچه آزادی‌های سیاسی در ساختار نیک‌زیستی بشر نقشی ایفا نمی‌کنند، اما اساساً می‌توانند ابزاری برای نیک‌زیستی بیشتر محسوب شوند. همان گونه که راولز می‌گوید، دیدگاه‌های فردی، برنامه‌های زندگی یا اولویت افراد هر چه باشد، آزادی به عنوان ابزار اولیه‌ی درآمد و ثروت از ارزش و اهمیت خاصی برخوردار است. جان استوارت میل نیز در این خصوص مباحث متعددی را مطرح می‌کند که بعضاً روی نتایج خوب اداره انجمن‌های زندگی یا شیوه‌ای از زندگی که با خودگردان یا شهادهای ارزش‌های خود فرد شکل می‌گیرد و هدایت می‌شود، تأکید دارند. وی بر این باور است که زندگی خودگردان راهی برای تسهیل ترویج حقیقت، دستیابی به صلح مدنی، خلاقیت فردی و شکوفایی استعدادهای انسانی است. تمامی این

مباحث یادآور حق تعیین سرنوشت افراد و نتایج ارزشمند آن است. با این وجود، به نظر میل، ساده‌ترین توجیه این است که زندگی خودگردان یا زندگی طبق علایق و ارزش‌های فرد، اساس نیک‌زیستی بشر را تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر به تعبیر میل، زندگی خودگردان یعنی جامعیت بیشتر زندگی. توجه استوارت میل به ارزش زندگی که بر اساس آزادی اراده هدایت می‌شود، با تفکری ساده قابل‌تفسیر است. حیاتی را تصور کنید که در آن تمامی ابعاد اساسی نیک‌زیستی به جز حق تعیین سرنوشت موجود است، بدین معنی که فرد از نعمت سلامتی برخوردار است، عشق و دل‌بستگی در وجود وی موج می‌زند، احترام به دیگران در او کاملاً مشهود است و امنیت فردی و توانایی خودگردانی فرد نیز تضمین شده است. با این وجود آیا از همان سال‌های اول زندگی به چنین فردی گفته شده است که مسیر زندگی‌اش چگونه خواهد بود؟ آیا تمام اجزای زندگی این فرد برای وی تبیین شده است، از جمله این که از چه نوع تحصیلاتی و تا چه سطحی بهره خواهد برد؟ چگونه

زندگی خود را خواهد ساخت؟ با چه کسی دوست خواهد شد؟ کجا زندگی خواهد کرد؟ آیا صاحب فرزند خواهد شد؟ با وجودی که زندگی چنین فردی در بسیاری از جنبه‌ها به‌خوبی پیش می‌رود، اما استفاده از فرصت‌ها برای شکل‌دهی به حواشی زندگی از طریق قدرت انتخاب و تلاش برای ساختن بهتر زندگی قابل‌انکار نیست. چنین حیاتی در تمام جهات یادشده ارزشمند خواهد بود، اما مسلماً فاقد چیزی است که برای یک زندگی مطلوب ضروری به نظر می‌رسد.¹⁶ برلین می‌گفت: من دوست دارم سرنوشت زندگیم را خودم تعیین کنم و نظر دیگران هر چقدر هم عاقلانه و خیرخواهانه باشد، نتواند مسیر آن را عوض کند. رفتار من از آنجا که تنها از

خود نشأت گرفته و تحت‌تأثیر کسی و چیزی نبوده از ارزش و اهمیت بسیاری برخوردار است.

ژوزف راز¹⁷ نیز دیدگاهی مشابه دارد و چنین می‌اندیشد که حق تعیین سرنوشت بعد مهم و غیرقابل تبدیل نیک‌زیستی است: مردم باید سرنوشت

خود را خود تعیین کنند و در طول زندگی تصمیم‌های درست و موفقیت‌آمیزی بگیرند. جیم گریفین¹⁸ نیز تعریف مشابهی از آنچه که آن را جزء اساسی نیک‌زیستی می‌نامد، ارائه می‌دهد: انتخاب مسیر زندگی هر فرد توسط خودش و گذراندن زندگی طبق استعدادها و توانایی‌های خویش. به موجب این تعریف، حق تعیین سرنوشت اساس هدایت انسان است. این دیدگاه‌ها همچون دیدگاه برلین بر این نکته تأکید دارند که علاوه بر توانایی در خردورزی که از ابعاد ضروری نیک‌زیستی است و اهداف ما را اصلاح می‌کند و همچنین آزادی‌های سیاسی که به عنوان بعد دیگری از ابعاد نیک‌زیستی ابزاری لازم برای رسیدن به هدف محسوب می‌شود، نیک‌زیستی بعد دیگری نیز دارد و آن چیزی نبوده از ارزش و اهمیت بسیاری برخوردار است. به شکل‌گیری زندگیمان به نحو مؤثری کمک کند. این در واقع همان حق تعیین سرنوشت است که بسیار حائز اهمیت می‌باشد و برلین نیز به عنوان هدف نهایی به آن می‌نگرد. به نظر برلین، نیک‌زیستی آرمانی که علت

¹⁸ Jim Griffin

¹⁶ Isaiah Berlin
¹⁷ Joseph Raz

اصلی دفاع از آزادی‌های سیاسی است، توجیهی درست برای عدم دخالت دیگران است. او می‌گوید حق تعیین سرنوشت به این معناست که وقتی انسان در شرایطی قرار گرفت که موانعی برای پیشرفت وی وجود دارد، بتواند آزادانه و مستقل تصمیم‌گیری نماید. همچنین خاطر نشان می‌سازد که آنچه از نظر ما حائز اهمیت است، صرفاً اتکا به خود یا بی‌نیازی کامل از تمام موانعی نیست که توسط طبیعت یا نهادهای اجتماعی ایجاد شده است، بلکه آنچه مهم است مراقبت از اطمینان به وجود کثرت درهای گشوده بر ماست. باید دید که این درها چقدر بازند و اهمیت آنها در زندگیمان چه قدر است؟ اما ممکن است چنین سنجشی به هر روشی غیرممکن باشد. اگر بپذیریم که درها بدون توانایی در خردورزی باز نمی‌شوند، می‌توانیم ذکر کنیم که خردورزی و حقوق اجتماعی و اقتصادی درست، تعیین سرنوشت از لحاظ اخلاقی مساوی و هم‌ترازند. بر این اساس تقویت توانایی در خردورزی، ارزشمندتر از تسهیل حق تعیین سرنوشت نیست و توانایی در خردورزی برای تعیین سرنوشت کافی نیست.

از این رو حق تعیین سرنوشت بعد جداگانه‌ای از نیک‌زیستی است، اگرچه کاملاً وابسته به توانایی در خردورزی است. در اینجا می‌توان نتیجه گرفت که تمام ابعاد نیک‌زیستی که قبلاً بررسی کردیم، نیازمند به این بعد است و توسط آن ارتقا می‌یابد. با وجودی که درها بدون آزادی‌های سیاسی گشوده نخواهند شد، آزادی‌های سیاسی برای یک زندگی مستقل کافی به نظر نمی‌رسند و عدم دخالت دیگران به عنوان ابزاری برای هدایت زندگی توسط خود شخص ضروری است. اگر ساختار سیستم‌های حقوقی و هنجارهای فرهنگی به روشی نباشد که فضای جامعه را برای انتخاب‌های معنادار و تحقق آنها آماده کند، اداره‌ی زندگی توسط خود فرد و بدون دخالت دیگران نیز بعید به نظر می‌رسد. شایان ذکر است که بدون ساختارهای اجتماعی و حقوقی و اقتصادی درست، فرصت‌های فرد برای خودگردانی با مانع جدی مواجه خواهد شد و به همین دلیل برخی شرایط مادی برای خودگردانی ضروری خواهد بود. مردمی که نمی‌دانند آیا فردا غذا برای خودشان یا فرزندانشان وجود دارد یا

خیر، آنهایی که از سرما، گرما و گرسنگی می‌میرند، در وضعیتی نیستند که از عهده‌ی یک زندگی مستقل برآیند. همان گونه که روسو خاطر نشان می‌سازد افراد تنگ‌دست، انسان‌های آزاده‌ای نیستند. آنان که در ادامه‌ی حیات مدیون دیگران‌اند و به عبارتی همواره خود را زیر بار منت دیگران می‌پندارند، قطعاً نقشی اساسی در اداره‌ی زندگی خود ندارند.

دفاع نظریه‌ی عدالت اجتماعی از حق تعیین سرنوشت به عنوان بعدی اصلی از نیک‌زیستی انسان بسیار جدی است. این نظریه به دیدگاه‌های مشترك در خصوص پاسخ‌گویی به این سؤالات که کیستیم و چه خواهیم شد، باور دارد. اصل حق تعیین سرنوشت به

ادعاهای متافیزیکی انجمن علمی-دانشجویی اخلاق پزنشگی ایران
درباره‌ی ماهیت انسان یا منابع انتخاب‌ها یا توانایی انتخاب‌های ما ارزش‌ها وابسته نیست. حامیان منشأ ارزش‌ها و شالوده‌ی تمام ابعاد نظریه‌ی عدالت اجتماعی برخلاف استورات میل اصراری ندارند که بگویند هر بحثی در مورد حق تعیین سرنوشت از آنجا که به خلاقیت یا درك بهتر حقیقت یا عزت نفس می‌انجامد، مهم است. در واقع به نظر

آنان، حق تعیین سرنوشت به عنوان یکی از ابعاد اصلی نیک‌زیستی، هیچ فرضی را درباره‌ی وجود عزت نفس مطرح نمی‌کند و نیز این ادعا را ندارد که شکل‌گیری زندگی با انتخاب‌های شخصی، ما را به حقیقت نزدیک‌تر می‌کند. بنابراین، این که زندگی فرد با چه موضوعاتی شکل می‌گیرد تا حدی به انتخاب آگاهانه‌ی ارزش‌ها و خواسته‌های وی وابسته است. یادآوری این نکته نیز مهم است که از منظر عدالت اجتماعی خاستگاه ارزش‌ها یا تعهدات صرفاً انتخاب‌های فرد یا اعمال توانایی‌های عقلانی وی برای انتخاب نیست. فرایند خلاقیت از طریق انتخاب که متضمن حق تعیین سرنوشت است، جزئی از نیک‌زیستی محسوب می‌شود و این ادعای بحث‌برانگیز-دانشجویی اخلاق پزنشگی ایران
دانشگاه علوم پزشکی ایران
بحث‌برانگیز را به همراه ندارد که برخی انتخاب‌ها یا توانایی انتخاب‌های ما منشأ ارزش‌ها و شالوده‌ی تمام ابعاد نیک‌زیستی است. به عبارت دیگر اهمیت غیرقابل انکار حق تعیین سرنوشت این ادعا را تقویت نمی‌کند که این حق مفهومی کلی یا بعد منحصر به فرد نیک‌زیستی است و تمام ابعاد دیگر نیک‌زیستی تابع آنند. در

این دیدگاه حمایت از تمام ابعاد نیک‌زیستی به طور جداگانه حایز اهمیت است. ما مراقب سلامتی و دیگر ابعاد نیک‌زیستی فرزندانمان هستیم نه فقط به این خاطر که در آینده افرادی خودگردان شوند، بلکه حتی اگر با این مراقبت، حق تعیین سرنوشت آنها در حال یا آینده فقط کمی ارتقا یابد یا اصلاً رشدی نداشته باشد، پابرجا خواهد بود.

نگاه ارسطو به انسان خودگردان، به عنوان یک سکان‌دار، مفهوم حق تعیین سرنوشت را روشن‌تر می‌کند. سکان‌دار، راهی را روی دریای آزاد ایجاد می‌کند، اما نه به بادها امر می‌کند و نه درباره‌ی مرز بین خشکی و دریا تصمیم می‌گیرد. بنابراین گزینه‌های او مرزبندی می‌شوند. او نمی‌تواند تصمیم بگیرد که روی خشکی کشتی‌رانی کند یا در جهت باد حرکت کند. او مسیرش را کاملاً بدون توجه به ضرورت‌ها یا نیازها انتخاب می‌کند و بدون کمک یا فقط با تکیه بر بخت، هیچ مسیری را ادامه نمی‌دهد، بلکه مسیرش را با توجه به پارامترهایی از عوامل خارجی،

روی نقشه مشخص می‌کند. با این وجود وقتی دریا طوفانی است و کشتی به قدری آسیب دیده که سکان‌دار باید شتاب‌زده عمل کند تا مانع از غرق شدن کشتی شود، کشیدن نقشه مسیر حرکت ممکن نیست. برای تمرین خودگردانی، اصول خاصی مورد نیاز است. اعمال موفق حق تعیین سرنوشت مانند یک سکان‌دار موفق، به شرایط مطلوبی وابسته است که در آن دیگر ابعاد نیک‌زیستی یعنی سلامتی، امنیت فردی، تعلق خاطر، احترام و خردورزی به میزان کافی وجود داشته باشند. از این رو تقسیم کار صحیح که متضمن هدف‌گذاری مشترک با سایر ابعاد است، همکاری اعضای گروه را می‌طلبد. بر این اساس این حق صرفاً به توانایی در خردورزی وابسته نیست، همچنین نمی‌توان خارج از شبکه سبب و مسبب به آن دست یافت و لزوماً تنها شرط دسترسی به آن، عدم دخالت سایر افراد نیست. به طور خلاصه، حق تعیین سرنوشت وضعیت ارزشمندی است که برای نیک‌زیستی ما ضروری است و بدون آن چشمانداز یک زندگی مطلوب و دوست‌داشتنی حتی با حضور سایر ابعاد دورازدسترس است.